

مقایسه ادراک تألیفی نزد اخوان الصفا با ادراک گشتالتی در هنر بر پایه مناسبات میان کل و اجزاء

ناصر ساداتی*

چکیده

تاریخ فلسفه اسلامی نشان می‌دهد که فیلسوفان قبل از روان‌شناسان به مطالعه عملکردهای انسان، در بخشی از مطالعات فلسفی به نام «علم النفس» پرداخته‌اند. روان‌شناسی تحت عنوان علم النفس، قرن‌ها مورد توجه فلاسفه جهان و ایران بوده و کمتر فیلسوف و متفکری را از گذشته تاکنون می‌توان یافت که به مباحث احساس، ادراک، تفکر و توانایی‌های ذهنی نپرداخته باشد. با این حال در بحث ادراک، به‌ویژه ادراک تألیفی، اندیشه‌ای در گروهی از فیلسوفان دوره اسلامی به نام اخوان الصفا وجود دارد که بی‌شبهت به نظریه امروزی گشتالت نیست. نظریه گشتالت که فرآیندهای ادراکی مغز را مورد مطالعه قرار می‌دهد بیانگر آن است که عمل اصلی ذهن، کل‌نگری است. به این مفهوم که در ادراک یک مجموعه یا یک ساختار، کل ساختار است که دریافت می‌شود و نه تک‌تک اجزای آن. به عبارتی، اساس تفکر در نظریه گشتالت، بر این محور استوار است که نقش مایه‌های کلی، بر عناصر تشکیل‌دهنده آن برتری دارند و خواصی را دارا هستند که ذاتاً در خود آن عناصر موجود نیست. اخوان الصفا نیز، معتقد بودند که در مجموع معلوماتی از قبیل اعداد، اشکال، اصوات، الوان، الحان و... صفاتی هست که در مفردات آن‌ها نیست. هدف از مقاله حاضر، تحلیل و مقایسه مفهوم ادراک تألیفی نزد اخوان الصفا با نظریه ادراک گشتالتی در هنر است. این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی نوشته شده، حول این سؤال سامان یافته که نحوه تبیین رابطه کل با اجزاء در دیدگاه اخوان الصفا (ادراک تألیفی) و مبانی نظری گشتالت (ادراک گشتالتی) در انواع هنر و صناعات، چگونه است؟ یافته‌های تحقیق نشان از همسانی دو دیدگاه در مبانی انسان‌شناسانه، خاستگاه انتقادی، کل‌نگری، رابطه کل با اجزاء و توجه به عوامل انتزاعی و غیرقابل مشاهده و ناهمسانی در مبانی هستی‌شناسی دارد. در بیان شباهت، هر دو ادراک را عمل اصلی نفس و ذهن (صرف نظر از تعریف این دو) می‌دانند، هر دو استفاده از حواس را شرط لازم برای ادراک می‌دانند و هر دو معتقدند که در ادراک کل، درکی بیش از مجموع اجزاء نهفته است. تفاوت این دو این است که کل‌گرایی در اخوان الصفا، نتیجه تقدیر خداوند، حضور قلب، عنایت خدا و تأثیر افلاک دانسته می‌شود ولی گشتالت‌گرایان، کل‌گرایی را نتیجه عملکرد ذهن و به عبارتی فطری و درنهایت نتیجه تربیت حواس می‌دانند.

کلیدواژه‌ها: اخوان الصفا، ادراک تألیفی، گشتالت، ادراک گشتالتی، هنر، مناسبات کل و اجزاء

مقدمه

در بررسی رابطه بین کل و اجزاء مطالب زیادی به رشته تحریر درآمده است، مقالاتی که با رویکرد فلسفی، منطقی و یا روان‌شناختی صرف نوشته شده‌اند اما آنچه در این مقاله حائز اهمیت بوده، این است که به رابطه کل با اجزاء تشکیل‌دهنده آن، از منظر ادراک و قوای ادراکی در علم روانشناسی و از منظر معرفت‌شناختی در فلسفه اسلامی پرداخته شود تا شاید به این طریق راهی برای فهم ادراک نزد قدما و به‌ویژه اخوان الصفا که این مقاله مدعی پیشتازی آن در عرصه معرفت‌شناختی است، حاصل گردد. واقعیت این است که هم‌زمان با طلوع فلسفه، مطالعات و بررسی‌های روان‌شناختی نیز آغاز شد و تفکرات روان‌شناختی از دوران فلسفه یونان باستان تا اواخر قرن نوزدهم، بخشی از سنت فلسفی به شمار می‌رفت. درواقع فیلسوفان قبل از روانشناسان به مباحث گوناگون درباره عملکردهای انسان در بخشی از فلسفه به نام علم‌النفس پرداخته‌اند. روان‌شناسی تحت عنوان علم‌النفس، قرن‌های متمادی به‌عنوان یکی از شاخه‌های اصلی فلسفه، در مراکز علمی جهان، بخصوص در بین حکمای ایرانی بحث می‌شد و کمتر فیلسوف و متفکری را از گذشته تا کنون می‌توان یافت که به مباحث احساس، ادراک، تفکر و توانایی‌های ذهنی نپرداخته باشد (حاتمی، ۱۳۸۲: ۱۰۲).

در نظام ادراکی انسان، دامنه تأثیر حس و ادراک حسی بسیار وسیع هستند، بنابراین موضوعات مربوط به ادراک و احساس، به‌ویژه در هنر و صناعات در مجموعه آرای معرفت‌شناسانه فیلسوفان متقدم اسلامی و به‌ویژه اخوان الصفا نقشی مهم و کلیدی دارند و البته این اهمیت و حساسیت ناشی از محوریت موضوع ادراک، چیستی و چگونگی عملکرد آن برای دیگر انواع معرفت است. در مورد اینکه اخوان الصفا چه کسانی بودند و چه مذهبی داشتند بین علما و مورخان اختلاف نظر وجود دارد. نام ایشان اخوان الصفا و خلان‌الوفا نیز گفته شده است. در قرن چهارم و به‌صورت پنهانی و بی‌نام و نشان زیست می‌کردند. از اینان ۵۲ و به عبارتی ۵۳ رساله به جا مانده است که در حوزه‌های مختلف علوم از جمله در صناعات که امروزه ذیل هنر نام برده، نوشته شده است. اخوان الصفا شاید یکی از قدیمی‌ترین نحله‌های فکری مسلمانان در قرون ۳ و ۴ است که با پرداختن به مسائل نفس، احساس، ادراک، به کل‌گرایی و مناسبات بین اجزاء توجه نموده‌اند.

در روزگار معاصر، روانشناسی، ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است، دستاوردهای آن بسیار و تنوع دیدگاه‌ها نیز متکثر است. یکی از این دیدگاه‌ها به‌عنوان مکتب گشتالت

در قرن گذشته، توانسته است تأثیر زیادی بر نحوه ادراک ما از هنر و موسیقی به جا گذاشته و با مطالعه فرآیندهای ذهنی، نگاه معرفت‌شناسانه ما را به جهان تغییر دهد. درواقع، مکتب گشتالت که در آن گشتالت، به معنای کل‌نگر و مشتق از واژه آلمانی Gestalt است، به‌عنوان مکتبی که در اوایل قرن بیستم ظهور پیدا کرد، فرآیندهای ادراکی مغز را مورد مطالعه و توجه قرار می‌دهد و مدعی آن است که عمل اصلی ذهن، کل‌نگری است. کل‌نگری به این معناست که در ادراک یک مجموعه یا یک ساختار و به‌ویژه، در آثار هنری مثل یک فیلم یا یک قطعه موسیقایی، کل ساختار است که دریافت می‌شود و نه تک‌تک اجزاء آن؛ به عبارتی دیگر، عمده تفکر در مکتب گشتالت بر این محور استوار است که نقش مایه‌های کلی، بر عناصر تشکیل‌دهنده آن، برتری دارند و این نقش‌مایه‌های کلی خواصی را دارا هستند که ذاتاً در خود آن عناصر موجود نیست. به بیان دیگر، کل، چیزی بیشتر از مجموع اجزایش است. همان‌طور که اشاره شد، شناخت نظام ادراکی انسان همیشه مسئله بوده است و مسئله مورد بحث در این مقاله، مطالعه همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها، شباهت‌ها و تفاوت‌ها در چگونگی ادراک مناسبات بین کل و اجزاء بر پایه مفاهیم ادراک تألیفی نزد اخوان الصفا و ادراک گشتالتی در روان‌شناسی معاصر است.

پیشینه پژوهش

با جستجو در کتب، رسالات، مقالات و پایگاه‌های اطلاعاتی، می‌توان مقالات و نوشته‌های فراوانی در خصوص دیدگاه‌های اخوان الصفا و مکتب گشتالت را به‌طور جداگانه پیدا کرد ولی در رابطه با موضوع مقاله و مشخصاً بررسی رابطه بین کل با اجزاء و تطبیق آن در دیدگاه اخوان الصفا و مکتب گشتالت در هنر و صناعات، مطالعه مشخصی صورت نگرفته است. به جهت اینکه عمده نظریات اخوان الصفا در رابطه کل با اجزاء در نسبت تألیفی یا نسبت موسیقایی نهفته است، لذا در ادامه به بررسی منابعی که به تشریح نسبت تألیفی اخوان الصفا پرداخته‌اند، اشاره خواهد شد. در مورد پیشینه گشتالت نیز مستقیم به مقالاتی با عنوان گشتالت در هنر اشاره شده است. مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبعی که در این مقاله بسیار مورد استناد قرار گرفته و به‌نوعی الهام‌بخش موضوع این مقاله شده است، کتاب «هندسه خیال و زیبایی» (پژوهشی در آرای اخوان الصفا درباره حکمت هنر و زیبایی) نوشته حسن بلخاری است. بلخاری (۱۳۸۸)، در این کتاب ضمن بررسی تاریخچه و شرح احوال و افکار اخوان الصفا، در فصل ششم کتاب، به بررسی نسبت‌های عددی، هندسی و تألیفی نزد

در رابطه کل با اجزاء، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و درک ایشان از کل‌گرایی تحت عنوان ادراک تألیفی تبیین و درنهایت با گزاره‌های مکتب گشتالت، تحت عنوان ادراک گشتالتی مقایسه گردد و درنهایت تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو مشخص گردد. روش گردآوری داده‌ها، مبتنی بر اسناد مکتوب کتابخانه‌ای و با بهره‌گیری از متون اصلی و ترجمه شده است. تجزیه و تحلیل داده‌ها، کیفی و مبتنی بر استقراء است.

مروری بر رابطه تاریخی فلسفه و روان‌شناسی

فلسفه از دیرباز خود را متولی روان‌شناسی می‌دانسته‌است زیرا کاوش‌های روان‌شناختی هم‌زمان با طلوع فلسفه آغاز گردیدند و تفکر روان‌شناختی از دوران فلسفه یونان باستان تا اواخر قرن نوزدهم، بخشی از فلسفه به‌شمار می‌رفت و در بطن آن رشد یافت (میزیاک، ۱۳۷۶: ۱۰۹). در حقیقت می‌توان گفت که این فیلسوفان بودند که به مباحث گوناگون دربارهٔ عملکردهای انسان در بخشی از فلسفه، به نام «علم النفس» می‌پرداختند. بدین ترتیب، روان‌شناسی سنتی تحت عنوان علم النفس، قرن‌های متمادی به‌عنوان یکی از شاخه‌های اصلی فلسفه در مراکز علمی جهان، بخصوص در ایران تدریس می‌شد و همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، کمتر فیلسوف و متفکری را از گذشته تاکنون می‌توان یافت که به مباحث احساس، ادراک، تفکر و توانایی‌های ذهنی نپرداخته باشد (حاتمی، ۱۳۸۲: ۱۰۲). درواقع همهٔ مکاتب روان‌شناسی از طریق پیش‌فرض‌هایی که ریشه در تعالیم فلسفی داشته و دارند، تکامل یافته‌اند. عمده نظریه‌های روان‌شناختی اغلب تحت تأثیر یا با الهام از اندیشه فلسفی گذشته و یا معاصر هستند، به گونه‌ای که با در نظر گرفتن زیرساخت فلسفی مکاتب، می‌توان ربط آن‌ها را به تعالیم فلسفی گذشته پیدا نمود و حتی آن‌ها را طبق مبانی فلسفی‌شان طبقه‌بندی کرد. مروری کوتاه بر مباحث تاریخی روان‌شناسی می‌تواند به فهم رابطه تاریخی آن با فلسفه کمک نماید.

ارسطو، فیلسوف یونان باستان همواره نسبت به تجربه و مشاهدات تجربی، توجه ویژه‌ای داشت و معتقد بود که سرچشمه همه دانش‌ها «تجربه حسی»^۱ است. وی در تشریح دیدگاه تجربه‌گرایانه خود، قوانین «تداعی»^۲ را تدوین نمود و اصول تداعی‌اش بعدها پایه‌های مکتب «تداعی‌گرایی»^۳ را تشکیل داد که شدیدترین و مستقیم‌ترین تأثیر را بر روان‌شناسی علمی گذاشت و هنوز هم بخش عمده‌ای از روان‌شناسی به حساب می‌آید (اولسون، ۱۳۷۶: ۵۳-۵۴).

دکارت^۴ با مقایسه بدن انسان با ماشین، راه را برای مطالعه علمی انسان هموار کرد. او فیزیولوژیست‌ها را واداشت تا

اخوان الصفا پرداخته و به‌طور مفصل هر یک از این نسبت‌ها را مورد مذاقه قرار داده‌است. نویسنده در کتاب خود، به موضوع گشتالت نپرداخته است.

رجبی (۱۳۹۶)، در مقاله خود با عنوان «تأملی در پیوند موسیقی و صنعت بصری با تکیه بر مفهوم تناسب تألیفی» بر رابطه موسیقی و نسبت تألیفی، تأکید داشته و معتقد است ریشه نسبت تألیفی یا نسبت هارمونیک، به زمان فیثاغورث می‌رسد. وی، ظهور این نسبت را در منابع دست اول اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهد و شواهدی از کندی، فارابی و ابن سینا در خصوص نسب تألیفی و مفهومی قرین به این مضمون ارائه می‌دهد ولی به رابطه احتمالی آن با گشتالت هیچ اشاره‌ای نمی‌کند.

دوست قرین (۱۳۹۳)، در مقاله‌ای با عنوان «عدد در اندیشه اخوان الصفا» به بررسی نظام عددی نزد اخوان الصفا پرداخته و تشریح عالم و کلیه صناعات بر اساس عدد را نزد اخوان الصفا توضیح می‌دهد؛ و به رابطه اعداد و تناسبات آن اشاره می‌کند ولی اشاره‌ای به گشتالت ندارد. آشتیانی و مراد زاده (۱۳۹۸)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی آراء اخوان الصفا در مورد علم عدد و هندسه؛ مطالعه موردی نقش مایه‌ها و تزئینات هندسی گنبد کبود مراغه» به کاربرست نظریات اخوان الصفا در نقوش هندسی گنبد کبود مراغه پرداخته‌اند و مصادیق آن را مورد واکاوی قرار داده‌اند. رضازاده (۱۳۸۷)، در مقاله «کاربرد نظریه گشتالت در هنر و طراحی» به بررسی اصول گشتالت و مصادیق آن در هنر و طراحی پرداخته و عمل کل‌نگری ذهن را عملی خود سازمان‌یافته و فطری تلقی می‌کند.

موارد بسیار دیگری را می‌توان به‌عنوان پیشینه در حوزه مطالعات مربوط به آرای اخوان الصفا و مکتب گشتالت به‌صورت جداگانه و منفرد ارائه داد ولی همان‌طور که اشاره شد، تفاوت مقاله حاضر با نوشته‌های پیشین، این است که نگارنده، تلاش کرده تا در این مقاله به واکاوی رابطه کل با اجزاء به شکل تخصصی در آرای اخوان الصفا و گشتالت بپردازد؛ موضوعی که در هیچ‌یک از مقالات شناسایی‌شده، مورد مطالعه و تحقیق قرار نگرفته‌است.

روش پژوهش

این مقاله از حیث هدف، بنیادی محسوب می‌شود و از نظر ماهیت، توصیفی-تحلیلی است. در روش توصیفی-تحلیلی، محقق جزئیات مربوط به مسئله تحقیق را با گزاره‌های کلی مرتبط، ارتباط می‌دهد و نتیجه‌گیری می‌کند (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۷۱). در این مقاله با مطالعه متن رسائل اخوان الصفا و دیگر منابع کمکی، تلاش شده‌است تا دیدگاه‌های اخوان الصفا

روش کالبدشکافی را به منظور بهتر شناختن ماشین بدن، به کار گیرند و از آن رو که می پنداشت انسان و حیوان از نظر فیزیولوژیک شبیه هستند، مطالعه حیوانات برای شناخت انسان، از احترام ویژه‌ای برخوردار شد. از این رو، راه را برای روان‌شناسی فیزیولوژیک^۵ و روان‌شناسی تطبیقی^۶ هموار نمود. (حاتمی، ۱۳۸۲: ۱۰۳) فلسفه دکارت تأثیرات عمیق و گسترده‌ای بر نسل‌های بعدی داشته و خدمات زیادی به روان‌شناسی کرده‌است. توماس هابز^۷ با اعتقاد به این که تأثیرات حسی سرچشمه همه دانش‌ها هستند، مکتب تجربه‌گرایی^۸ را مطرح کرد و با این ادعا که رفتار انسان به وسیله میل‌ها یا بیزاری‌ها کنترل می‌شود، اندیشه جرمی بنتام^۹ را سامان بخشید تا بگوید: رفتار انسان، تحت کنترل اصل لذت است؛ و این، همان اندیشه‌ای است که توسط فروید^{۱۰} و سایر روان‌شناسان تحلیلی به کار گرفته شد. کانت^{۱۱} معتقد بود: آنچه را ما به طور هشیار تجربه می‌کنیم، هم تحت تأثیر تجربه حسی حاصل از جهان تجربی قرار دارد و هم متأثر است از ذهن که فطری است و از این رو، فلسفه کانت را می‌توان پیشاهنگ «روان‌شناسی خبرپردازی و علم‌شناختی»^{۱۲} دانست. درنهایت، می‌توان از جان لاک^{۱۳} فیلسوف تجربی انگلیسی، نام برد که موضع رفتارگرایان بر اساس نظریه وی استوار است (همان: ۱۰۳). واقعیت این است که در شکل‌گیری نظریه گشتالت، عقاید و آرای گوته^{۱۴}، کانت و ارنست ماخ^{۱۵} نیز بسیار مؤثر بوده‌است. چنان‌که نوع تلقی کانت از جهان، تأثیر ملموسی بر تجربه مجموعه‌های سازمان‌یافته بصری در ذهن که هسته اصلی ایده گشتالت را تشکیل می‌دهد، به جای گذارده‌است. رویکرد به جهان، نه به عنوان واقعیتی بیرونی و عینی، بلکه به مثابه چیزی ساخته و پرداخته فرآیندهای ادراکی انسان، نگرشی کانتی بود که بسیار مورد توجه گشتالت‌گرایان قرار گرفت (رضازاده، ۱۳۸۷: ۳۲). گشتالت‌گرایان بر مبنای دیدگاه کانت به این نتیجه رسیدند که مغز انسان در جریان تجربه کردن فعال است و تجارب ما را تغییر می‌دهد. با توجه به این اصل، تحریکات خارجی باعث می‌شوند که داده‌های حسی به مغز انسان منتقل شود، مغز انسان بر اساس قوانین، داده‌ها را تغییر می‌دهد و به آن‌ها شکل می‌دهد و تجربه هشیار در اثر تأثیر متقابل نیروهای مغز و تجارب حسی ایجاد می‌شود (حسینی و فرح‌بخش، ۱۳۹۵: ۸۰۵)؛ بنابراین همان‌طور که اشاره شد، کوشش‌هایی که در قرون گذشته، توسط فیلسوفان در راه مطالعه انسان انجام شده بود، زمینه را برای مطالعات گسترده درباره روان و رفتار فراهم ساخت و مکاتب روان‌شناسی یکی پس از دیگری در کمتر از دو قرن شکل گرفتند. به اعتقاد برنتانو^{۱۶}، روان‌شناسی هم یک علم تجربی است و هم یک دانش

غیر تجربی و غیرعینی. غیرعینی بودنش به این دلیل است که از پدیده‌های ذهنی و روابط آن‌ها بحث می‌کند و عینی بودنش به خاطر آن است که حالات روانی را مورد پژوهش قرار می‌دهد (خرازی و دولتی، ۱۳۷۵: ۱۲).

روان‌شناسی خواه‌ناخواه باید با واقع‌بینی تمام، مسائل فلسفی مربوط به ذهن و روان را به عنوان اصل موضوعی زیربنای حرکت خود قرار دهد و نباید پنداشت که می‌توان با نفی مسئله نفس و بدن، رابطه روان‌شناسی را از فلسفه گسست؛ چرا که این، درست اقرار به ارتباط و تأثیر فلسفه در روان‌شناسی است. مسئله مشهور نفس و بدن و نوع ارتباط آن‌ها با یکدیگر از جمله مسائل فلسفی است که در نحوه نگرش روان‌شناختی مؤثر بوده و در مکاتب روان‌شناسی نیز مطرح شده‌است. مسئله‌ای که در بستر فلسفه رشد و گسترش یافته و با شیوه خاص فلسفی مورد بررسی قرار گرفته‌است و در تمام فرهنگ‌ها و ادیان و مذاهب مطرح بوده و مسئله‌ای انسانی و جهان‌شمول گشته‌است.

به نظر می‌رسد مسئله «ارتباط نفس و بدن» یا وحدت و کثرت آن‌ها، اولین و محکم‌ترین پیوند و اتصال میان فلسفه و روان‌شناسی را همواره برقرار نموده‌است. درست است که روان‌شناس از عوارض ذاتی روان، سخن می‌گوید و به حالات، فعالیت‌ها، زمینه‌ها و به عوامل مادی یا تجلیات رفتاری روان می‌پردازد و قانون‌مندی‌های آن‌ها را از راه‌های تجربی تبیین می‌کند، اما یک علم معتبر روان‌شناسی باید بر مقدمات و مبانی فلسفی معتبر بنا گردد و با تصدیق به وجود نفس و روان، کار خود را شروع کند و این تنها مبنای منطقی است که دانش معتبر روان‌شناسی بر آن بنیاد نهاده می‌شود.

در فلسفه اسلامی نیز از قدیم‌الایام در بخشی تحت عنوان علم‌النفس به مسائل روان‌شناختی می‌پرداخته‌اند. در علم‌النفس، علاوه بر مباحث فیزیولوژیک و حواس ظاهری، به امور مربوط به بعد انسانی نیز توجه بسیاری شده‌است که از مباحث بسیار مهم و ضروری بوده و امروزه جایشان در مباحث روان‌شناسی خالی است. با توجه به اینکه اکثر اندیشمندان اسلامی و از جمله اخوان الصفا مهم‌ترین فعل نفس را ادراک می‌دانند (ادراک رنگ‌ها در نقاشی، ادراک اصوات در موسیقی، ادراک اعداد در معماری، ادراک حروف در خوشنویسی و...) و از طرفی تأکید نظریه گشتالت نیز بر فرآیندهای ادراکی و به‌ویژه ادراک دیداری (ادراک سینمایی و تجسمی) است و اینکه اساساً هنر، بر ادراک مبتنی است و تحلیل ادراک، مساوی با تحلیل زیربنای هنر خواهد بود (تامسون، ۱۳۹۲: ۱۶۱)؛ لذا در ادامه تلاش خواهد شد تا با مرور دیدگاه‌های اخوان الصفا درباره قوای نفس، به مطالعه

حواس، از آغاز کودکی شروع می‌شود و انسان و حیوان در آن مشترک‌اند. راه دوم، شناخت از طریق عقل است که از دوره بلوغ آغاز می‌شود و راه سوم، شناخت از طریق برهان که مخصوص قومی از علماست که پس از نظر در ریاضیات هندسی و منطقی به آن دست می‌یابند.

از نظر اخوان‌الصفا، افراد فاقد حس، هیچ‌گونه معرفتی نسبت به اشیاء ندارند. آنچه به‌وسیله حواس ادراک می‌شود، اعراضی است که در اجسام حلول دارند و در تغییر کیفیت مزاج حواس مؤثرند؛ پس حس، تغییر مزاج حواس در اثر مباشرت با محسوس است و احساس، فهم تغییر به‌وسیله قوای حسی است (الرسائل، ج ۲، ۳۹۶). درواقع می‌توان مطلب را این‌گونه شرح داد که از نظر اخوان‌الصفا، به محض اینکه نفس، امر محسوسی را دریابد و متوجه محسوس گردد، قوای جسمانی و روحانی نفس، با همکاری یکدیگر، باعث تغییر مزاج حواس و نهایتاً باعث ادراک حسی می‌گردند و در ادامه همکاری قوای جسمانی و روحانی، کار تا جایی پیش می‌رود که در غیاب امر محسوس، ادراک حسی توسط قوه متخیله به مفکره و سپس به حافظه و نهایتاً به ناطقه سپرده می‌شود (الرسائل، ج ۲، ۴۱۱ به نقل از گروه علوم تربیتی، ۱۳۷۴).

در مجموع می‌توان گفت در نظام ادراکی انسان، دامنۀ تأثیر حس و ادراک حسی بسیار وسیع هستند و از این رو در مجموعه آرای معرفت‌شناسانه اخوان‌الصفا نقشی مهم و کلیدی دارند و البته این اهمیت و حساسیت ناشی از محوریت آن برای دیگر انواع معرفت است. اخوان‌الصفا از خطاهای ناشی از حواس نیز غفلت نکرده‌اند و خطاهای حواس را توضیح داده‌اند و در اصل آن را مستند به قوه مفکره دانسته‌اند. یعنی خطا را نتیجه عملکرد نادرست قوه مفکره در فرایند ادراک حسی می‌دانند. از نظر اخوان‌الصفا «حواس خطا نمی‌کنند بلکه محسوسات را آن‌چنان‌که دریافت‌اند، عیناً منتقل می‌کنند مثلاً چشم، سراب را چنان‌که گویی آب است منتقل می‌سازد ولی این قوه مفکره است که اگر نیکو تمیز نداده باشد، در حکم خود خطا می‌کند» (الرسائل، ج ۲: ۳۴۷ به نقل از فاخوری، ۱۳۹۱: ۲۳۲).

چگونگی ادراک هر یک از حواس پنج‌گانه در رساله حاسه و محسوس، به‌طور جداگانه بحث شده‌است از جمله اینکه انسان از طریق قوه بینایی اشیای محسوس را بر اساس ده مؤلفۀ جداگانه (نور، ظلمت، رنگ، سطح، جسم، شکل، بعد، حرکت، سکون، وضع آن) می‌بیند (الرسائل، ج ۲: ۴۱۱). قوای مُدر که از دیدگاه اخوان‌الصفا هشت قوه است؛ حواس پنج‌گانه، متخیله، مفکره و حافظه. انسان و حیوان در استفاده از پنج حس ظاهری مشترک‌اند اما انسان به دلیل افضلیت بر

ادراک و ماهیت آن از نظرگاه اخوان‌الصفا و در ادامه به دیدگاه گشتالتی‌ها پرداخته شود.

آرای اخوان‌الصفا در باب نفس و قوای آن

اخوان‌الصفا در مورد نفس، گرایشی افلاطونی-فیثاغورثی دارند. ایشان در الرسائل ج ۱ «نفس را جوهری نورانی، زنده به ذات خود، دانای بالقوه، فعال بالطبع، قابل تعلیم، فعال در اجسام و به کارگیرنده آن‌ها... و درک کننده صورت اشیاء» تعریف کرده‌اند (الرسائل، ج ۱: ۱۹۷). اخوان‌الصفا ترتیب و تحلیلی از قوای نفس و آثار و کارکرد آن‌ها ارائه داده‌اند که بی‌شباهت به آرای فلاسفه یونانی نیست. اینان قوای نفس را به سه دسته طبیعی، حساسه و روحانی تقسیم کرده‌اند و قوای طبیعی را مشتمل بر قوای نفس نباتی، قوای نفس حیوانی و قوای نفس ناطقه می‌دانند. قوای حساسه شامل پنج حس ظاهری شامل سامعه، باصره، شامه، ذائقه و لامسه است. اخوان‌الصفا همچنین قوای متخیله، مفکره، حافظه، ناطقه و صانع را جزو قوای روحانی به شمار می‌آورند (الرسائل، ج ۳: ۱۹۵). همچنین قوای مدر که را هشت قوه می‌دانند و آن‌ها را شامل حواس پنج‌گانه، متخیله، مفکره و حافظه می‌شمارند (بلخاری، ۱۳۸۸: ۹۷). از آنجا که از نظر اخوان‌الصفا، مهم‌ترین فعل نفس، ادراک است و ادراک را دارای قوای مختلفی می‌دانند که در آن، چگونگی ادراک بسته به چگونگی عملکرد حواس ظاهری و باطنی است، بنابراین در این بخش به ماهیت ادراک و کارکرد آن از نظر اخوان‌الصفا اشاره خواهد شد.

ماهیت ادراک و کارکرد آن از نظر اخوان‌الصفا

اخوان‌الصفا در جلد سوم الرسائل در بخش «فی الاراء و الدیانیات» به بحث درباره ماهیت ادراک، کارکرد و انواع آن پرداخته‌اند. از دیدگاه اخوان‌الصفا، امور عالم شامل امور محسوس، امور معقول یا امور الهی مبرهن‌اند. امور محسوس، صور جاری در هیولی هستند که به واسطه حواس ادراک می‌شوند، امور معقول، صور محسوسات هستند که در متخیله باقی مانده‌اند و امور الهیه، اموری هستند که نه به حواس ادراک می‌شوند و نه به تصور، بلکه براهین صادقی هستند که به سبب اقرار و قبول عقول ادراک می‌شوند، مثل قواعد هندسی و قوانین منطق (الرسائل، ج ۳: ۴۰۴-۴۰۵).

اخوان‌الصفا همچنین در رساله دهم از رسائل جسمانیه طبیعی، راه‌های علم انسان به معلومات را نشان داده‌اند و آن را بر سه قسم کرده‌اند: یکی طریق حواس خمس، دوم طریق عقل و سوم طریق برهان (فاخوری، ۱۳۹۱: ۲۳۲). مقصود ایشان از حس، همان حواس پنج‌گانه است. شناخت از راه

تمامی مخلوقات و بنا به «خلق الانسان علمه البیان» و «اقرار باسم ربك الذی خلق» قادر به ادراک و فهمی فراتر و بالاتر است؛ فهمی که از دریافت حسی آغاز و تا توانایی قرائت و کتابت و فهم علوم دیگر تداوم یافته است. اخوان الصفا از جمله دلایل این فضیلت را وجود قوه متخیله دانسته اند (بلخاری، ۱۳۸۸: ۹۸). سخن اخوان الصفا قول به این است که برای شناخت ماهیت و کارکرد ادراک باید به شرح قوای روحانی و به ویژه قوه خیال پرداخته شود. از نظر اخوان الصفا، مردم در نیکویی و ذکاوت متفاوت درجه هستند. از سویی دیگر ادراک صحیح، مشروط است، همچون چشم که در ادراک مبصرات (آنچه به چشم آید) به شرایطی چون نور، محاذات و بُعد نیاز دارد. از دید اخوان الصفا برای تمامی حواس، مذكرات بالعرض و بالذات وجود دارد، به عنوان مثال نور و ظلمت برای چشم مذكرات بالذات است اما اشکال، ابعاد و الوان مذكراتی بالعرض اند و به همین دلیل در ادراک این امور گاه دچار لغزش یا خطا می شوند. در مورد حواس دیگر نیز همین معنا صادق است (همان: ۹۷).

آنچه اشاره شد، درباره ماهیت ادراک از نظر اخوان الصفا، چگونگی کارکرد آن در ادراک حسی است. ادراک حسی ساده ترین نوع ادراک است و بالاتر از آن ادراک تألیفی است که برای فهم آن ناگزیر باید به مفهوم نسبت و به ویژه، نسبت افضل از منظر اخوان الصفا اشاره کرد. در پرتو چنین ادراکی به بررسی رابطه کل با اجزاء پرداخته خواهد شد.

مناسبات کل و اجزاء در آرای اخوان الصفا

فهم مناسبات کل با اجزاء نیز نیاز به فهم مفهوم نسبت و انواع آن نزد اخوان الصفا دارد. شاید بتوان گفت کلید فهم رابطه کل با اجزاء در مفهوم نسبت و مفهومی به نام نسبت تألیفی یا نسبت موسیقایی است، لذا به همین منظور در ادامه، به منابعی که اخوان الصفا با استناد به آن نسبت به صورت بندی نظریه خود در رابطه با مناسبات بین کل با اجزاء اقدام نموده اند، اشاره خواهد شد.

قبل از اخوان الصفا، فارابی در رساله ای با عنوان «فی التناسب و التالیف» توضیح می دهد که نفس انسانی را نظامی است متناسب و این را می توان از میل شدید آن به مرکبات متناسب دریافت. او صراحتاً تناسب در همه محسوسات را از یک قبیل دانسته و رنگ ها، نقش ها و اشکال هماهنگ و دارای تساوی و تناسب را شواهد دیدنی از این اصل برمی شمرد و این اصل را شامل خوردنی ها، بوییدنی ها و شنیدنی ها نیز می داند (فارابی، المنطقیات، به نقل از رجبی، ۱۳۹۶: ۱۷۷). پرواضح است که اگر مسئله صورت بندی رابطه کل با اجزاء به

لحاظ تاریخی مورد نظر باشد شاید بتوان پیش از اخوان الصفا، از فارابی نام برد، ولی چون اخوان الصفا در مورد نسبت ها و ترکیب مواد شرح مبسوطی ارائه داده اند در این مقاله آرای اخوان الصفا مورد مطالعه قرار گرفته است.

اخوان الصفا در رساله هفتم، فصل «فی اجناس العلوم» علوم را به سه دسته ریاضی، شرعی وضعی و فلسفی حقیقی تقسیم کرده اند. با صرف نظر از تقسیمات علوم ریاضی و علوم شرعی، می توان به ذکر این نکته اکتفا کرد که ایشان علوم فلسفی را به چهار گروه ریاضیات، منطقیات، طبیعیات و الهیات تقسیم نموده اند و اینکه علم ریاضیات را شامل ارتماتیکی یا عدد، هندسه یا شناخت ماهیت مقادیر، نجوم یا شناخت افلاک و کواکب و موسیقی یا «تالیف و شناخت نسب» دانسته اند (الرسائل، ج ۱: ۲۶۷ به نقل از بلخاری، ۱۳۸۸: ۶۷). درواقع از دید اخوان الصفا، تناسب تنها عامل ساختار نظام عالم و هرگونه صنعتی است که در نظام طولی عالم و در طول نظام الهی قرار دارد و از آنجا که خداوند از نسبت افضل در ساخت جهان بهره برده است بنابراین نسبت ها افضل و اشرف و مقدس اند. همان طور که قبلاً اشاره شد اخوان الصفا به دلیل تأثیرپذیری گسترده از آرای فیثاغورثیان و رمزنگاری های هرمسیان، به نقش عدد و علم آن توجه ویژه ای داشته اند. از این رو در سرتاسر الرسائل به دنبال آن هستند که مراتب عالم و آدم و نیز ترتیب اشیاء را با نظام عددی هماهنگ سازند؛ بنابراین به جهت اهمیت دانش هایی همچون نسب عددی، هندسی و موسیقایی نزد اخوان الصفا، در ادامه تلاش می شود تا به بررسی ماهیت مقادیر (از جمله اعداد، اصوات، الوان، الحان) و شیوه ادراک آن ها بر اساس ادراک تألیفی اقدام گردد و در این راستا اشاراتی هم به مناسبات جزء و کل که توجه به آن، لازمه ادراک گشتالتی است، خواهد شد.

اخوان الصفا با توجه به نسبت های موسیقایی، «علم نسبت» را علمی شریف و واجد معانی لطیف بر می شمارند و معتقدند که بدون دانش نسبت، هیچ عمل و صنعتی صحیح نشده و هیچ یک از موجودات در نیکوترین وضع خود قرار نخواهند گرفت (الرسائل، ج ۱: ۲۵۵-۲۵۶). منظور از نیکوترین وضع خود، یعنی در نیکوترین نسبت ممکن و این نیکوترین نسبت متضمن دانشی است که برای کسب این دانش بهره گیری دقیق از حواس ظاهری و باطنی، لازمه آن است.

اخوان الصفا تأکید می کنند که قوه بینایی و قوه شنوایی هر دو در ادراک نسبت های افضل سازوکاری مشابه دارند و این قاعده را به سایر محسوسات نیز تعمیم می دهند: قوه بینایی (باصره)، اشتیاقی به رنگ ها و اشکال نداشته و از آن متلذذ نمی شود مگر آنکه بر اساس نسبت افضل باشد و همچنین

موسیقی پرداخته می‌شود تا شواهدی باشد برای آشنایی با تقریب دیدگاه‌های اخوان‌الصفاء و مکتب گشتالتی‌ها. درواقع رابطه کل با اجزاء در سایر مقادیر به بحث گذاشته می‌شود.

الف- ماهیت مقادیر عدد در صناعات

در این بخش تلاش می‌شود تا ابتدای عالم بر اساس عدد، ماهیت مقادیر و ادراک آن بر نسب افضل از منظر اخوان‌الصفاء بررسی گردد. همان‌طور که اشاره شد، اساس فلسفه اخوان‌الصفاء قبل از هر چیز بر آرای فیثاغورث مبتنی است. اخوان‌الصفاء، فیثاغورث را معلم اکبر و خزانه حکمت می‌دانند (فاخوری، ۱۳۹۱: ۲۱۸). از نظر اخوان‌الصفاء اصل همه اعداد از یک است تا چهار و دیگر اعداد، مرکب از این چهار عدد است؛ یعنی چون به چهار، یک بیفزاییم پنج شود و چون دو بیفزاییم، شش شود و چون یک و سه اضافه کنیم هشت شود همچنین تا آخر. یک، اصل هر عدد و مرجع آن است. هر عددی از آن مرکب شود و بدان تجزیه گردد و تنها اوست که تجزیه نمی‌شود. علم حساب، شناخت خواص عدد است و این که اصل همه اعداد یک است. نقطه در هندسه به جای یک است در علم اعداد. در هیئت یا نجوم، خورشید و احوال آن در میان سایر کواکب، حکم یک را دارد در علم حساب و نقطه را در علم هندسه. در نسبت‌های عددی، علم (وفاق) مساوی شدن اصل و قانون است مانند یک در علم عدد؛ و در موسیقی حرکت به منزله یک است و سبب به منزله دو و وُتد به منزله سه و فاصله به منزله چهار و سایر نغمات و الحان از آن مرکب‌اند^۸. همچنان‌که سایر اعداد از یکان و دهگان و صدگان و هزارگان، مرکب از چهار و سه و دو و یک هستند. در منطق، جوهر چون یک است و مقولات نه‌گانه دیگر، چون نه عدد اصول است؛ چهارتا مقدم‌اند یعنی جوهر و کم و کیف و مضاف و مقولات دیگر مرکب‌اند از آن‌ها. در هیولا جسم، مرکب است از جوهر و طول و عرض و عمق و سایر اجسام مرکب‌اند از جسم مطلق و در مبادی، نسبت ذات باری به دیگر موجودات چون نسبت واحد است به اعداد؛ و عقل به مثابه دو و نفس به مثابه سه و هیولا به مثابه چهار است و سایر مخلوقات مرکب از هیولا و صورت‌اند که از نفس کلی پدید آمده‌اند و نفس کلی پدید گشته از عقل کلی است و عقل به امر ذات باری، ابداع شده. خدا عقل را از عدم به وجود آورد و جمع اشیا را بالقوه و بالفعل درون آن ترسیم نمود. (الرسائل، ج ۱ ص ۱۴۶، فاخوری، ۱۳۹۱: ۲۱۹-۲۲۰). همان‌طور که اشاره شد، اخوان‌الصفاء مذهب فلسفی خود را بر این مبادی که شرح داده شد بنا نهادند. از دید اخوان‌الصفاء اعداد با هم در نسبت‌اند و این نسبت‌ها انواعی دارند که نسبت

است قوه شنوایی (سامعه) که مشتاق و مسرور به اصوات و نغماتی است که مبتنی بر نسبت افضل باشد. بر این قیاس هر یک از سایر حواس نیز اشتیاقی به محسوسات خود ندارند و از آن متلذذ نمی‌شوند مگر آن‌هایی که بر اساس نسبت افضل باشد (رجبی، ۱۳۹۶: ۱۸۰).

اخوان‌الصفاء ترکیب و تألیف اجزاء بر اساس نسبت‌های تألیفی یا موسیقایی را شرط بروز خواص و افعال تمام موجودات اعم از ریاضی، طبیعی و الهی می‌داند: هیچ شیئی از موجودات ریاضی، طبیعی و الهی نیست مگر آنکه دارای خاصیتی است که شیء دیگر دارای آن نیست و نیز در مجموع اشیاء (اعم از اعداد، صور، مکان، زمان، طعم‌ها، رنگ‌ها، باده‌ها، صداها، کلمات، افعال، حروف و حرکات) صفاتی هست که در مفردات آن‌ها نیست. پس اگر اشیاء و مقادیر بر اساس نسبت تألیفی ترکیب گردند، خواص و افعالشان ظاهر می‌شود؛ و دلیل بر صحت این سخن، کارکرد تریاک، داروها و اشربه است و نیز الحان موسیقی و تأثیراتی که در تمامی نفوس و پیکرها به جا می‌گذارد و این معنا از دید هیچ فیلسوف، حکیم و ظریف اندیشی مخفی نیست^۹.

گزاره فوق اصلی‌ترین گزاره‌ای است که اخوان‌الصفاء برای صورت‌بندی مناسبات میان کل با اجزاء بیان کرده‌اند. دقت در گزاره فوق و تحلیل آن، می‌تواند پاسخی برای تبیین ادراک تألیفی مورد نظر اخوان‌الصفاء باشد. بر اساس این گزاره، بین اجزای یک شیء مرکب، مناسباتی وجود دارد، مناسباتی که در میان همه صاحبان حس و محسوسات وجود دارد، همان‌طور که اشاره شد، هر یک از حواس پنج‌گانه هرگز از محسوسات لذت نمی‌برند مگر آنکه بر نسبت افضل باشند (الرسائل ج ۳: ۲۲۷)؛ البته لازم به ذکر است ریشه این تفکر در اندیشه فیثاغورث و رساله تیمائوس افلاطون بوده و در دوره اسلامی نیز الکندی، اولین فیلسوف دوره اسلامی در صنایع دارویی خود از نسبت هندسی ۱-۲-۴-۸ نسبتی شبیه به نسبت افضل اخوان‌الصفاء یاد کرده و ترکیب داروها را به این طریق توصیه نموده‌است ولیکن اخوان‌الصفاء این ترکیب را در همه مقوله‌های فلسفی گسترش دادند (دوفو، بی تا: ۱۰۶). اخوان‌الصفاء در بحث از نسبت افضل معتقدند که خداوند تقدیری بر اشیاء مقدر فرموده‌اند تا اشیاء بشوند همان‌طوری که باید باشند، یعنی فهم کل اجزاء، مستلزم تقدیر خداوند و آن چیزی است که اخوان‌الصفاء ادراک تألیفی می‌نامند. به عبارتی دیگر کل‌گرایی اخوان‌الصفاء، نتیجه حضور قلب، عنایت خدا و تأثیر افلاک دانسته می‌شود. در ادامه به جهت تشریح مسئله نسبت تألیفی یا افضل و تشریح رابطه کل با اجزاء، به بررسی چند مقوله فلسفی و هنری از جمله

عددی، هندسی و تألیفی از آن جمله‌اند. واضح است که در همه مقادیر فوق و در همه علوم از جمله در معماری، از انواع نسبت برای خلق و آفرینش دیگر صورت‌ها و مقادیر استفاده شده است. ایشان حتی خلقت آدم را بر مبنای نسبت اعداد و اندازه‌ها تشریح می‌کنند و درنهایت انسان را به عنوان یک کل سازمان یافته و دارای نسبت اشرف معرفی می‌کنند.

ب- موسیقی (الحن و کیفیت ادراک آن)

از دیدگاه اخوان الصفا موسیقی عبارت از لحن و نغمه است و نغمات عبارت‌اند از اصوات مترنم. اخوان الصفا در رساله پنجم از بخش ریاضیات الرسائل با عنوان «فی الموسیقی»، تأکید می‌کنند که بنیان موسیقی تألیف در معرفت نسبت است^{۱۹} (الرسائل ج ۱: ۱۸۳). اخوان الصفا معتقدند که موسیقی ترکیبی از صنایع جسمانی و صنایع روحانی است. اینان در این فصل به تفصیل انواع اصوات همچون حیوانی و غیر حیوانی، طبیعی و ابزاری، منطقی و غیر منطقی و نیز نمونه‌هایی چون صوت رعد، آب و نیز ادوات و آلات موسیقی را مورد توجه قرار داده و موضوعات و مباحث فنی موسیقی به ویژه قوانین غنا و الحان را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند (الرسائل ج ۱: ۱۸۴). با تکیه بر وحدت نظام طولی عالم که می‌توان گفت شاهبیت آرای اخوان الصفا است، موسیقی نیز با استناد به ریاضیات و بر اساس آرای اخوان الصفا چنین تحلیل می‌شود: در موسیقی حرکت به منزله یک است و سبب به منزله دو و وتد به منزله سه و فاصله به منزله چهار و سایر نغمات و الحان از آن مرکب‌اند. اخوان الصفا پس از ذکر ترکیبات در موسیقی عربی، همچون ثقیل اول و خفیف آن، ثقیل ثانی و خفیف آن، رمل و خفیف آن، هزج و خفیف آن، اعلام می‌دارند که این هشت نوع اصل‌اند و بقیه الحان از این هشت ترکیب اخذ می‌شوند (فاخوری، ۱۳۹۱: ۲۱۹-۲۲۰).

اخوان الصفا درباره کسی که قرار است عود بسازد علاوه بر شروطی همچون حکیم بودن؛ اهل بودن، شناخت نسبت افضل یا نسبت اشرف را جزو الزامات وی دانسته‌اند و معتقدند که حتی چوبی که برای ساخت عود بکار می‌رود باید دارای نسبت شریف باشد یعنی باید نسبت میان طول و عرض و عمقش نسبت شریفی باشد یعنی اینکه طول، یک و نیم برابر عرض، ارتفاع به اندازه نصف عرض و گردن عود، به اندازه یک چهارم طول آن باشد و الی آخر. (الرسائل، ج ۱: ۱۸۵، به نقل از بلخاری، ۱۳۸۸: ۲۰۲) از نظر اخوان الصفا، نسبت افضل یا نسبت شریف همان نسبت متعالی حاکم بر کون و مکان هستند. اخوان الصفا در ادامه رساله پنجم به نسبت میان الحان و افلاک می‌پردازند و این نسبت را چنین شرح می‌دهند: هنگامی که معانی متضمن در نغمات و الحان به

گوش شنونده رسید، فطرت‌ها را لذت، ارواح را فرح و نفوس را سرور و مسرت فرا می‌گیرد زیرا این حرکات و سکوناتی که بین نغمات و الحان وجود دارد خود میزانی برای زمان‌ها و نیز محاکاتی برای حرکت اشخاص فلکی است، همچنان که حرکت کواکب و افلاک، نیز میزانی برای دوره‌های عالم دهر است (الرسائل ج ۱: ۱۸۴ به نقل از بلخاری، ۱۳۸۸: ۱۴۳) و درنهایت نتیجه می‌گیرند که اگر «میزان زمان در افلاک متساوی، متناسب و معتدل باشد پس نغمات موسیقی نیز به دلیل تألیف و تناسب و اعتدال، مماثل و محاکات نغمات حاصل از حرکت افلاک و کواکب‌اند». (همان: ۱۴۴)

از نظر اخوان الصفا، فیثاغورث حکیم به خاطر صفای جوهر نفس و پاکی قلب، نغمات حاصله از حرکات افلاک و کواکب را شنید و به واسطه پاکی فطرت توانست اصول موسیقی و نغمات و الحان را استخراج و تدوین کند. اخوان الصفا ضمن اشاره به کارکرد موسیقی که موسیقی ابزاری در دست انبیاء برای ارجاع انسان به حقیقت خویش است و نه ابزاری برای لهو و لعب، ادامه می‌دهند که چون شنوندگان، آن معانی را که در بطن الحان و نغمات است تصور کنند، چنان بر جانیشان خوش می‌نشیند که از صورت خارجی آن بی‌نیاز می‌شوند. اخوان الصفا درباره تأثیر نغمات حاصل از موسیقی بر نفوس مختلف معتقدند «تأثیرات مختلف موسیقی بر جان شنوندگان متفاوت است؛ تأثیر یک نغمه دقیقاً بر اثر تصویری است که یک شنونده از محبوب و معشوق خود دارد و این سبب می‌شود کسانی که مذهب و معشوق کسی را نشناسند، موسیقی او را انکار کنند» (الرسائل ج ۱: ۱۸۴-۱۸۸، بلخاری، ۱۳۸۸: ۱۴۸-۱۵۱).

از نظر اخوان الصفا، محکم‌ترین مصنوعات، متقن‌ترین مرکبات و زیباترین تألیفات، آن دسته از ترکیب و تألیف و مصنوعی است که اجزاء و هیئت ترکیب آن بر اساس نسبت افضل باشد و به همین دلیل است که نفس متکلمان از آواها لذت می‌برد و عقول، زیبایی آن‌ها را تحسین می‌کند (الرسائل ج ۱ ص ۱۸۵). کل‌گرایی اخوان الصفا در موسیقی می‌تواند در نتیجه امر مؤلفی باشد که بین نغمات مختلف موسیقایی تألیف ایجاد کرده و یک کل زیبایی را به وجود آورده که در هیچ از نغمات موسیقی به تنهایی قابل درک نیست.

ج- اشکال و صورت‌ها (کاربست آن در معماری)

اخوان الصفا در بحث از صور و اشکال نیز همچون بحث موسیقی با ذکر جزئیات به بررسی روابط بین کل با اجزاء پرداخته و تلاش کرده‌اند تا تألیف بین صور مختلف و اشکال متباین را توضیح دهند. از دیدگاه اخوان الصفا مکعب دارای

در مفرد رنگ‌ها وجود ندارد. اخوان نقاشی را جزو صناعاتی به شمار می‌آورد که در آن مهارت شرط لازم و منافی هم در پی آن متصور نیست.

ه- خوشنویسی (حروف)

اخوان الصفا با توجه به اصل حروف، کیفیت ترتیب، کمیت مقدار و نسب تألیف فاضله، سعی دارند بنیان زیبایی‌شناسی حروف و خوشنویسی را نیز تبیین نمایند. از دید آنان تمامی حروف در هر لغت و نیز با هر قلم یا نقشی، از یک خط مستقیم (قطر دایره) و قوس‌دار (محیط دایره) ترکیب یافته‌اند. مثل کتابت حروف عربی که برخی مانند ا، ب، ت، ث مستقیم‌اند و برخی همچون د، ذ، ر، ز قوس‌دار و برخی همچون ج، ح، س، ط و... از ترکیب مستقیم و قوس‌دارند (الرسائل، ج ۱: ۲۱۹-۲۲۱). اخوان الصفا بر اساس طول الفی که به اندازه یک قطر دایره است و نیز محیط این دایره، اندازه تمامی حروف عربی را شرح می‌دهند.

اخوان الصفا با توجه به مفهوم تقدیر و قدر در آیاتی همچون «انا کل شیء خلقناه بقدر» معتقدند که شیء باید در موضع ذاتی خویش که بدان تعلق دارد، قرار گیرد. آن‌ها معتقدند آنگاه که اشیاء از عدم پا به عالم وجود می‌گذارند، به صورت سلسله‌مراتب در مکان خویش آرام می‌گیرند و این سکونت چنان است که در بطن اجزای خویش تعدی و تجاوزی نسبت به یکدیگر ندارند (الرسائل، ج ۱: ۲۲۱ به نقل از بلخاری، ۱۳۸۵: ۱۶۹) «تقدیر حق، مساوی انتظام حکمت بر اساس صحت تألیف و ترکیب نظامی است که هیچ جزئی بر جزء دیگر سبقت نگرفته و همه در نظامی متوازن در جایگاه حقیقی خود قرار گرفته‌اند» (الرسائل، ج ۱: ۱۸۹). مجدد اخوان الصفا نتیجه می‌گیرد که «احکم مصنوعات، اتقن ترکیبات و زیباترین تألیف آن است که ترکیب مبانی و تألیف اجزای آن بر نسب افضل باشد»^{۲۰} (الرسائل، ج ۱: ۲۲۲). البته اخوان الصفا این نسب افضل و ادراک زیبایی حاصل از آن را حاصل تناسب و تعادل اجزاء و اقتدا به صنعت باری تعالی می‌دانند. اخوان الصفا حروف کتابت را مختلف الاشکال و متباین‌الصور می‌دانند و معتقدند صرفاً در صورتی این حروف مختلف می‌توانند به عنوان یک کل زیبا تلقی شوند که بر اساس نسبت تألیفی در کنار هم قرار گیرند، در این صورت خط و خوشنویسی زیبا خواهد شد و در غیر این صورت نازیبا خواهد بود. جدول شماره ۱ ساختار و ویژگی‌های نسبت تألیفی و ادراک تألیفی را از منظر اخوان الصفا نشان می‌دهد.

در ادامه مقاله به جهت تبیین و تطبیق مناسبات کل با اجزاء در منظر اخوان الصفا و مکتب روان‌شناختی گشتالت،

شش سطح است که تمامی آن‌ها متساوی‌اند و نیز هشت زاویه و دوازده ضلع مساوی و بیست و چهار زاویه قائمه دارد. از این معنا اخوان الصفا دو نتیجه می‌گیرند که در هنر و زیبایی‌شناسی اسلامی بسیار مهم است: اول اینکه هر چه در شکلی، تساوی بیشتر باشد، افضلیت آن بیشتر است و البته این معنا دارای ارتباطی گسترده با تعریف آن‌ها از زیبایی است که آن را تناسب اجزاء و اعتدال اعضا می‌دانند و دوم اینکه: پس از کره، متساوی‌ترین شکل را مکعب دانسته‌اند که با استناد به کتب اقلیدس شبیه‌ترین شکل به کره زمین است. (بلخاری، ۱۳۸۸: ۱۵۰). از نمونه‌هایی که اخوان الصفا برای اثبات نسبت شریف به آن استناد می‌کنند کعبه است. درواقع، معماری اسلامی اهمیت گفته اخوان الصفا را به خوبی آشکار می‌کند اول پلان خانه کعبه که مکعب است و دوم فرم اکثر معماری‌های اسلامی که زیربنای آن مکعب و روبنای آن‌ها گنبد است. اخوان الصفا همچنین از اشکال هندسی در تبیین مهندسی بدن انسان استفاده می‌کنند: خداوند تبارک و تعالی در بدن‌های ما سه فضل قرارداد و در میان بدنمان مربع مکعب و وجه دیگر آن را معوج و سرمان را مدور و در میان جسدمان «چهار» دست و پا قرارداد که مقادیری متناسب دارند (الرسائل، ج ۲، ۲۵۵). آنچه گفته شد قول اخوان الصفا مبنی بر تشکیل عالم با اشکال و صور مختلفی است که به شکل منفرد و جزء کاملاً با هم در تضاد ولی در ترکیب کاملاً با هم هماهنگ و دارای اعتدال، زیبایی و نهایت نسبت تألیفی است. برخی از مردم به سبب ذوق و قریحه و نیز ترکیب نفس، فن معماری را فرا می‌گیرند و برخی آن را از اساتید خویش می‌آموزند (الرسائل، ج ۱: ۸۶).

د- نقاشی (رنگ)

قاعده نسبت افضل یا نسبت اشرف در رنگ‌ها نیز تکرار شده است. به نظر اخوان الصفا رنگ‌های صورت‌گران مانند سیاه، سفید، قرمز، سبز، زرد چنانکه بر اساس نسبت‌های تألیفی ترکیب گردند تصویر حاصل از آن‌ها زیبا و درخشان خواهد شد (الرسائل، ج ۱: ۲۱۳) در جایی دیگر از ترتیب قرارگیری رنگ‌ها در رنگین کمان یاد کرده و در توضیح علت آن می‌گویند: «شرح علت آن طولانی است چرا که جز مرتاضین در اشکال هندسی و امور طبیعی و نسبت‌های تألیفی در نخواهند یافت» (الرسائل، ج ۲: ۷۸). نقش‌ها از نظر رنگ مختلف و از نظر شعاع متضاد ولی در هنگام ترکیب همین رنگ‌های به ظاهر متضاد و مختلف، اگر بر اساس نسبت تألیفی با هم تلفیق شوند تصاویر زیبا و خوش‌رنگی ایجاد خواهند کرد. در نهایت در ترکیب کلی رنگ‌ها ویژگی خاصی خواهد بود که

به بررسی این مناسبات در نظریه گشتالت پرداخته و تلاش خواهد شد تا به طور خلاصه مبانی آن تشریح گردد.

مناسبات کل و اجزاء در نظریه ادراکی گشتالت

گشتالت یک اصطلاح آلمانی برای معنای «کل یکپارچه» است. این کلمه را می‌توان به عنوان «شکل»، «ساختار»، «کلیت» و همچنین «پیکربندی» یا «وحدت سازمان یافته» تفسیر کرد. پدیده گشتالت اولین بار در ۱۹۱۰، در ذهن ماکس ورتایمر^۱، روان‌شناس چک تبار، شکوفا شد. این اتفاق، زمانی رخ داد که وی در حال مسافرت با قطار متوجه شد درخت‌ها، خانه‌ها و اشیای دیگری که پیرامون وی در خارج از قطار دیده می‌شوند، در حال حرکت‌اند. علیرغم اینکه افراد زیادی قبل از او افراد شاهد چنین منظره‌ای بوده‌اند ولی این ورتایمر بود که از خود پرسید: «با این که مسلم است این اشیاء همه ثابت و فاقد حرکت‌اند، پس علت این جابه‌جایی چیست؟ تنها چیزی که به ذهنش خطور کرد این بود که شاید فرایند ادراکی ما با احساس‌های مجردی که آن‌ها را به وجود می‌آورند مشابه نباشد» (شاپوریان، ۱۳۸۶: ۷۴). ورتایمر پس از انجام آزمایش‌های بسیار زیادی در این زمینه، دریافت که گشتالت یا کل تجربه ادراک شده، دارای خاصیتی است - مثلاً حرکت - که در اجزاء آن وجود ندارد.

روان‌شناسی گشتالت یک مکتب فکری است که به ذهن انسان‌ها و رفتاری که کل آن‌ها دارند نگاه می‌کند. این روان‌شناسی خاص به ما می‌گوید که ما فقط بر روی اجزاء کوچک‌تر تمرکز نمی‌کنیم بلکه نگاهی به تصویر بزرگ‌تر داریم که مهم است. مفهوم گشتالت، در فلسفه و روان‌شناسی معاصر، اولین بار توسط کریستین فُن اهرن‌فلس^۲ معرفی شد. از نظر او «همه ادراک‌های ما دارای کیفیات گشتالت‌اند، اما اجزای سازنده آن‌ها فاقد این خصوصیات‌اند. برای مثال، فرد خطی را که از اجتماع تعدادی نقطه، به وجود آمده‌است تشخیص می‌دهد و نه تک‌تک نقطه‌ها را و مشابه آن این که آدمی با گوش دادن به یک ملودی، نت‌های تشکیل‌دهنده آن را به صورت انتزاعی نمی‌شنود، بلکه کلیت ملودی را ادراک می‌کند» (اهرن‌فلس، ۱۸۹۰، به نقل از شاپوریان ۱۳۸۶: ۱۹). نکته جالب‌تری که اهرن‌فلس به آن اشاره کرد، دو خاصیتی بود که از نظر وی جزو ویژگی‌های گشتالت هستند: الف- کل چیزی بیشتر از مجموع اجزایش هست و ب- گشتالت دارای کیفیت انتقال‌پذیری است. منظور وی از کیفیت انتقال‌پذیری، همان تغییر دادن کلید یک ملودی است که با وجود تغییر یافتن همه نت‌ها (اجزاء)، گشتالت آن ثابت می‌ماند (همان: ۱۹). اهرن‌فلس معتقد است یک مربع قابل تحویل به ترکیبی از خطوط نیست. در موردی مشابه، وی استدلال می‌کند

جدول ۱: ساختار و ویژگی‌های نسبت تألیفی و ادراک تألیفی از منظر اخوان الصفا

نسبت تألیفی	ادراک تألیفی
تناسب تنها عامل ساختار نظام عالم است.	مهم‌ترین فعل نفس، ادراک است و چگونگی ادراک بسته به چگونگی عملکرد حواس ظاهری و باطنی است.
بین اجزای یک شیء مرکب، مناسباتی وجود دارد.	بین صاحب حس و امر محسوس مناسباتی وجود دارد و افراد فاقد حس، هیچ‌گونه معرفتی نسبت به اشیاء ندارند.
در مجموع اشیاء یا مقادیر اعم از اعداد، صور، مکان‌ها، زمان‌ها، طعم‌ها، رنگ‌ها، باده‌ها، صداها، کلمات، افعال، حروف و حرکات، صفاتی هست که در مفردات آن‌ها نیست.	هرچند انسان و حیوان در استفاده از پنج حس ظاهری مشترک‌اند اما انسان به دلیل افضلیت بر تمامی مخلوقات، قادر به ادراک و فهمی فراتر و والاتر است.
شرط بروز خواص و افعال تمام موجودات اعم از ریاضی، طبیعی و الهی نسبت‌های تألیفی است.	برای فهم نسبت تألیفی و درک نسبت تألیفی (ادراک تألیفی)، استفاده از حواس ظاهری و باطنی شرط لازم است.
خداوند از نسبت تألیفی یا نسبت افضل در ساخت جهان بهره برده‌است بنابراین نسبت تألیفی نسبت شریف و مقدسی است.	خداوند تقدیری بر اشیاء مقدر فرموده‌اند تا اشیاء بشوند همان‌طوری که باید باشند، یعنی فهم کل اجزاء مستلزم تقدیر خداوند، نتیجه حضور قلب، عنایت خدا و تأثیر افلاک است.
هر صنعتی (همچون موسیقی، خوشنویسی و غیره) که در نظام طولی عالم و در طول نظام الهی قرار گیرد دارای نسبت تألیفی و بنابراین مقدس است.	تولید صنعت و ادراک زیبایی حاصل از صنعت، حاصل تناسب و تعادل اجزاء و اقتدا به صنعت باری تعالی است.

(نگارنده)

که در آب، هیچ یک از خواص عناصر تشکیل دهنده حفظ نمی شود و به همین لحاظ ماده ای کاملاً جدید است. تفکر عمده در نظریه گشتالت این است که «نقش مایه های کلی، بر عناصر تشکیل دهنده شان برتری می یابند و خواصی را دارا هستند که ذاتاً در خود آن عناصر موجود نیست. این نکته در عبارتی بدین شکل جمع آمده است: کل، چیزی بیشتر از مجموع اجزایش است» (رضازاده، ۱۳۷۸: ۳۲).

ذهن برای پیگیری اطلاعات ورودی به آن محدودیت دارد. زمانی که مقدار اطلاعات بصری زیاد شوند، ذهن درصد ساده کردن آن ها با استفاده از گروه بندی بر می آید. از این رو اصول گشتالت در یاری رساندن به ذهن انسان، نقش مهمی برعهده می گیرد. این اصول از سوی نظریه پردازان هنر، بسط و گسترش داده شده است به طوری که مهم ترین آن ها که در تجزیه، تحلیل و ادراک آثار هنری به کار می روند، عبارت اند از: اصل مشابهت، اصل مجاورت، اصل تداوم، اصل یکپارچگی یا تکمیل، روابط شکل و زمینه، اصل سرنوشت مشترک و اصل فراپوشانندگی. همه این اصول تحت نفوذ اصل پراگماتیک قرار دارند که هسته مرکزی نظریه ادراکی گشتالت را تشکیل می دهد (شاپوریان، ۱۳۸۶: ۹۴). به بیان ساده تر، عملکرد ذهن در گشتالت را می توان چنین توصیف کرد که ذهن به دلیل ورود اطلاعات بصری بسیار زیاد به داخل آن، چاره ای ندارد جز اینکه با مشابهت سازی، ساده سازی، تکمیل و تداوم و پوشانندگی، نسبت به گروه بندی عناصر ورودی اقدام نماید. به این ترتیب ذهن به طور طبیعی این عملیات را انجام و نسبت به درک و دریافت حسی از جهان اقدام می نماید. به طور مثال در ادراک یک اثر نقاشی، ذهن و چشم انسان به طور ناخودآگاه، طبق اصولی عمل می کند که تحت تأثیر قوانین گشتالت قابل تعریف است. این قوانین با تأثیر بر مشاهده مخاطب و با کلیت بخشی به ساختار اثر، از طریق برجسته سازی تفاوت ها و هم ترازی شباهت ها به درک بهتر آن کمک می کند. جدول شماره ۲ ساختار و ویژگی های گشتالت و ادراک گشتالتی را نشان می دهد.

بحث و تحلیل

تاریخ و اندیشه هر فرد و گروهی متأثر از ویژگی و وضعیت سیاسی و اجتماعی دوره ای است که فرد و یا گروه در آن زیست می کند. بدون تردید تحلیل اندیشه ها، بدون بررسی وضعیت خاص دوره، نظیر وضعیت تاریخی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... منجر به شناخت کاملی از آن نخواهد شد چرا که حوادث و ویژگی های سیاسی و فکری عصر زیست اندیشمند در نوع اندیشه وی تأثیر می گذارد.

که یک ملودی به منزله مجموعه ای از نت های منفرد درک نمی شود. اهرن فلس بر آن بود که تبیین ادراک الگوهای یکپارچه مستلزم عنصر جدید «کیفیت گشتالتی» است. مثلاً مربع به صورت ترکیبی از چهار خط به علاوه عنصری از کیفیت گشتالتی و یک ملودی به صورت ترکیبی از نت به علاوه عنصری از کیفیت گشتالتی درک می شود. برای اهرن فلس کیفیت گشتالتی عنصری است که در ترکیب با عناصر دیگر، تجربه مفهومی یکپارچه ای از «شکل»^{۲۳} را به وجود می آورد. روان شناسان گشتالتی بر این باورند که ادراک شکل به واسطه قرار گرفتن عنصری اضافی به وجود نمی آید بلکه از هیأت کلی و ذاتی اجزاء ناشی می شود. این تفاوت از آنجا ناشی می شود که برای اهرن فلس بخش ها مقدم بر کل هستند، در حالی که برای روان شناسان گشتالتی، کل مقدم بر اجزاء است. به طور کلی، نظریه گشتالت را می توان بدین صورت بیان کرد: «کل هایی وجود دارند که رفتارشان را به وسیله اجزاء متشکله آن ها نمی توان تعیین کرد، بلکه رفتار هر جزء از چنین کل هایی، بسته به ماهیت درونی آن کل تعیین می شود» (ورتایمر، ۱۹۵۰، به نقل از مقدم حیدری، ۱۳۸۵). برای مثال ما با گوش فرا دادن به نت های مجزای یک ارکستر سمفونی قادر به درک تجربه گوش دادن به خود آن نیستیم و در حقیقت موسیقی حاصل از ارکستر، چیزی فراتر از مجموع نت های مختلفی است که توسط نوازندگان مختلف اجرا می شود.

مکتب گشتالت، اولین حرکت روان شناختی آلمان، بر مبنای روش آزمایش بود. استدلال اصلی آن ها این بود که حقایق روان شناختی از ذرات ایستای نامربوط تشکیل نمی شود و لذا مطالعه آن ها، نیازمند شیوه کل گراست. آن ها عقیده داشتند که ادراک، ترکیب نامتشکلی از عناصر نیست که به طور متوالی به صورت مفاهیمی معنی دار در ذهن باهم پیوستگی داشته باشند، بلکه ادراک را کلیتی منسجم و متشکل از یک هیئت یا یک گشتالت می دانستند (میزیاک، ۱۳۷۶: ۵۳۰). از نظر گشتالت گرایان، کل علاوه بر مجموع اجزاء، شامل روابط بین اجزاء هم می شود که از جمع اجزاء به دست نمی آید.

همان طور که اشاره شد، نظریه گشتالت فرآیندهای ادراکی مغز را مورد مطالعه و توجه قرار می دهد و بیانگر آن است که اصل عملی ذهن، کل نگر، موازی و همراه با تمایلات خود سازمان یافته (فطری) است. به این مفهوم که در ادراک یک مجموعه یا ساختار، کل ساختار است که دریافت می شود و نه تک تک اجزاء آن. به عنوان مثال، از ترکیب دو اتم هیدروژن با یک اتم اکسیژن، مولکول آب پدید می آید که ماهیتاً با هر یک از دو عنصر هیدروژن و اکسیژن تفاوت دارد، به این معنا

در قرن چهارم هجری هم‌زمان با ایام ظهور اخوان الصفا، دورهٔ دسته‌بندی‌ها و پراکندگی‌ها و جدال‌ها بود. در این دوره عصبیت‌های متعدد پدید آمد و طبعاً اندیشه‌ها و طبایع مردم به تفرقه گرایش پیدا کرد. هر ملتی حزبی ویژه و دولتی مخصوص خود به وجود آورد. مردم به مذاهب و نحله‌های دینی و مذهبی گوناگون گرایش پیدا کردند و هر گروه و قومی با گرایش‌های دینی و مذهبی خویش در پی غلبه بر دیگران برآمد (قمیر، ۱۳۶۳: ۵۹). در این دوره، سلطنت و قدرت خلفای عباسی از بین رفت و خلافت جنبه تشریفاتی یافت و نتیجه آن از بین رفتن وحدت و تحلیل نیروی امت اسلامی بود. در چنین اوضاع آشفته‌ای، اخوان الصفا برای از بین بردن تفرقه و تشتت و ایجاد انسجام و نظام در جامعه اسلامی به اندیشه پرداختند. با توجه به ویژگی خاص آن دوره، می‌توان گفت وحدت، اصل اساسی اندیشهٔ اخوان را تشکیل می‌داد و از همین رو به نظر می‌رسد تأکید آن‌ها بر وحدت حاکم بر روابط موجودات، همچون روابط اعداد با یکدیگر است که دارای رابطه‌ای منطقی و منسجم است. همان‌طور که در سطور پیشین اشاره شد، رابطهٔ اعداد با یکدیگر مبتنی بر این اصل است که عدد یکی است و سایر اعداد از آن نشأت می‌گیرد و رابطهٔ موجودات با یکدیگر نیز دارای نظم ویژه‌ای است، موجودات از خداوند یگانه، ریشه می‌گیرند و همه چیز به او تعلق دارد و فیض، از اوست. جهان نیز از اوست و با وجود کثرت اعضا، گویی همه واحدهند و این اندیشه واحد بودن در مورد روابط ملت‌ها نیز صادق است؛ زیرا بشریت واحد است و همچنین حقیقت واحد است، هر چند شریعت‌ها و ادیان مختلفی وجود دارد. اخوان الصفا راه حل رسیدن به وحدت را، آگاهی و دوری از جهل می‌دانستند و از این رو به گسترش دیدگاه‌های علمی و عقلی در هنر و

صناعات پرداختند. مجموعه رسائل اخوان الصفا نیز، حاصل حیات عقلی قرن چهارم هجری است. درواقع نسبت تألیفی مورد نظر اخوان الصفا را می‌توان برگرفته از الفت به معنای ایجاد وحدت بین اعداد و در پاسخ به نیازهای وحدت‌گرایانه عصر ایشان تلقی کرد.

ابتدای قرن بیستم نیز اندیشهٔ گشتالت در آلمان هم‌زمان با نهضت رفتارگرایی در ایالات متحده آمریکا در حال شکل‌گیری بود. این دو مکتب هر چند ابتدا در انتقاد به رویکردهای قبلی روان‌شناسی شکل گرفتند ولی پس از شکل‌گیری، در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. یکی از اصلی‌ترین اصول روان‌شناسی گشتالت، تأکید و تمرکز بر وحدت ادراک است که سابقه آن را می‌توان در نظام فلسفی کانت جستجو کرد؛ بنابراین بحث ادراک در کانون توجه روان‌شناسان گشتالت قرار گرفت. پیروان این مکتب بیش از هر چیز بر ادراک یک کل تأکید می‌کردند و عناصر را معلول فرایند تفکر و انتزاع می‌دانستند. این تفکر دقیقاً نقطه مقابل رفتارگرایان بود که بر مطالعه رفتارهای قابل مشاهده متمرکز بودند.

با توجه به آنچه بیان شد به نظر می‌رسد می‌توان در مقام مقایسه، همسانی‌ها، ناهمسانی‌ها، همچنین شباهت‌ها و تفاوت‌های دو دیدگاه را مورد بررسی و واکاوی قرار داد. برخی موارد همسانی دیدگاه تألیفی و گشتالتی را می‌توان به شرح زیر گزارش کرد:

۱. هر دو دیدگاه بر مبانی انسان‌شناسانه استوار هستند. دیدگاه تألیفی بر علم النفس - در علم النفس، علاوه بر مباحث فیزیولوژیک و حواس ظاهری، به امور مربوط به بعد انسانی نیز توجه بسیار شده است - تأکید دارد و دیدگاه گشتالتی بر مطالعهٔ عملکرد ذهن و مغز.
۲. هر دو دیدگاه نسبت به اوضاع زمانهٔ خود خاستگاه انتقادی

جدول ۲: ساختار و ویژگی‌های گشتالت و ادراک گشتالتی

گشتالت	ادراک گشتالتی
۱- گشتالت یک کل یکپارچه یا وحدت سازمان یافته است. ۲- کل چیزی بیش از مجموع اجزای آن است. ۳- گشتالت دارای کیفیت انتقال‌پذیری است یعنی با تغییر یک جزء یا اجزاء، کلیت یا گشتالت آن ثابت می‌ماند.	۱- فرایندهای ادراکی ما با احساس‌های مجردی که آن‌ها را به وجود می‌آورند مشابه نیست. ۲- گشتالت یا کل تجربهٔ ادراک شده، دارای خاصیتی است که در اجزاء آن وجود ندارد. ۳- ادراک الگوهای یکپارچه مستلزم عنصر جدید کیفیت گشتالتی است اما اجزاء سازندهٔ آن‌ها فاقد این خصوصیات‌اند. ۴- نقش‌مایه‌های کلی، بر عناصر تشکیل‌دهنده‌شان برتری می‌یابند و خواصی را دارا هستند که ذاتاً در خود آن عناصر موجود نیست. ۵- کل‌نگری عملکرد ذاتی ذهن با کمک حواس ظاهری است.

تفاوت‌ها

(نگارنده)

از منظر گشتالت‌گرایان، جهانی که در آن زندگی می‌کنیم از ذرات بسیار زیادی تشکیل شده که هر یک در ایجاد آن نقش مشخصی به عهده دارند و در سازمان وحدت یافته آن بر روی یکدیگر تأثیر متقابل می‌گذارند. این ذرات طبق قوانین خاصی با یکدیگر در ارتباط هستند (شاپوریان، ۱۳۸۶: ۸۸). در یک کارخانه اتومبیل‌سازی قطعات پرشماری باید در جای خود قرار گیرند تا محصول نهایی تولید و دارای گشتالتی زیبا و کامل گردد، ولی اگر در مسیر تکامل گشتالت اجزای سازنده نقش وجودی خود را به‌درستی ایفا نکنند قطعاً گشتالت نهایی معیوب و ناقص خواهد بود. گشتالت‌گرایان به نقش وجودی هر جزء در ایجاد کل تأکید دارند و چنین بصیرتی را حاصل و عملکرد تعادل ذهنی افراد می‌دانند. گشتالت‌گرایان نحوه ادراک ما از جهان را تابع قوانین معینی می‌دانند. این قوانین مربوط به مناسبات اشیای موجود در محیط دید است که برخی خود را بر ذهن ما تحمیل می‌کنند و برخی منبعث از ذهن‌اند که خود را به اشیای موجود تحمیل می‌کنند. ادراک در یک فرایند پویا آنچه را که از دنیای بیرون به توسط حواس دریافت می‌کند، تعبیر و تفسیر می‌کند. گشتالت‌گرایان معتقدند که تجزیه ادراک به اجزاء و عوامل سازنده آن، در فهم آن ادراک مؤثر نیست و آن ادراک باید بر اساس گشتالت کلی صورت گیرد (همان: ۹۳-۹۴)؛ البته همان‌طور که قبلاً اشاره شد اینان گشتالت را داری قوانینی می‌دانند و عملکرد هر کدام از این قوانین را وابسته به ذهن و نحوه کارکرد ذهن می‌شناسند. اینان مناسبات بین کل با اجزاء را نتیجه دریافت ذهنی و تفسیر ذهن از ادراک حسی می‌دانند. گشتالت‌گرایان تولید هنر و اثر هنری را با توجه به فرآیندهای ادراکی مخاطب انجام می‌دهند و معتقدند که درک و دریافت کل نیز به‌طور فطری و نهایتاً با بصیرت یافتن بر موقعیت کل و یا تربیت حواس اتفاق خواهد افتاد.

در این بخش تلاش شده تا به‌طور خلاصه برخی از شباهت‌ها و تفاوت‌های ادراک تألیفی و ادراک گشتالتی را که در بخش‌های قبلی مقاله به آن نیز اشاره شد، ارائه گردد. جدول شماره ۳ شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو را نشان می‌دهد.

همان‌طور که در این جدول نشان داده شده از مهم‌ترین شباهت بین ادراک تألیفی و ادراک گشتالتی این است که گشتالت‌گرایان معتقدند گشتالت یا کل تجربه ادراک شده، دارای خاصیتی است که در اجزای آن وجود ندارد، این گزاره بسیار شبیه به گزاره مورد اشاره اخوان‌الصفا است که معتقدند در ادراک مجموع اشیاء یا مقادیر در انواع صناعات از جمله موسیقی و نقاشی و خوشنویسی، صفاتی هست که در مفردات آن‌ها نیست.

داشته‌اند یکی مقابل چهل و دوری از اندیشه‌های عقلی قرار گرفته و دیگری در مقابل ساده‌نگاری‌های ناشی از رویکردهای روان‌شناختی رفتارگرا و عدم توجه به دقایق و ظرایف مطالعات ذهنی.

۳. هر دو دیدگاه ذیل کل‌نگری و کل‌گرایی قرار دارند (وحدت در تألیف و ادراک برای هر دو مسئله است).
 ۴. هر دو دیدگاه نگرشی همسان به رابطه کل با اجزاء دارند.
 ۵. هر دو به‌علاوه بر مطالعه حواس ظاهری، به عوامل انتزاعی و غیرقابل مشاهده نیز توجه جدی دارند.
 ۶. مطالعه انواع صناعات در ادراک تألیفی و انواع هنر در دیدگاه گشتالتی - با توجه به اشتراک معنایی صناعت و هنر - فصل مشترک هر دو دیدگاه است.
- علیرغم برخی همسانی‌های دو دیدگاه تألیفی و گشتالتی، به دلیل تفاوت در مبانی هستی‌شناسانه رویکرد اخوان در مقابل مبانی تجربی و آزمایش بنیان رویکرد گشتالتی این دو دیدگاه ناهمسان به نظر می‌رسند.

بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های دو دیدگاه نیز از اهداف مقاله است که در ادامه تلاش خواهد شد با تشریح مبانی ادراک تألیفی و ادراک گشتالتی به تبیین تفاوت‌ها و شباهت‌های دو دیدگاه در هنر و صناعات پرداخته شود.

همان‌طور که ذکر آن شد، نفس انسان دارای نظامی متناسب است و این، از میل انسان به تناسب در همه اعمال آشکار است. از نظر اخوان‌الصفا تنها ساختار نظام‌مند عالم متناسب است. اینان دلیل این امر را در تقدیری می‌دانند که خداوند بر اشیاء حمل کرده و چنین مقدر فرموده تا اشیاء در تناسب کامل و یا در نسبت تألیفی خلق شوند. از نظر اخوان‌الصفا درک و دریافت چنین تناسباتی نیز باید بر اساس توجه و عنایت خداوند به مُدرک باشد و از آنجا که تحت تأثیر فیثاغورثیان نیز هستند، تأثیر افلاک را در ادراک و به‌ویژه ادراک الحان موسیقی، بسیار مهم و ضروری می‌دانند. در رابطه مناسبات بین کل با اجزاء می‌توان گفت چون اخوان‌الصفا معتقدند که خداوند بر اساس نسبت شریف یا نسبت تألیفی نسبت به خلق اشیاء مبادرت می‌ورزد بنابراین در ترکیبات اجزاء خواصی را قرار داده که در مفردات آن‌ها وجود ندارد به این معنی که خواص کلی اشیاء که در مجموع حاصل می‌گردد، محصول توجه، عنایت و تقدیر الهی دانسته شده و ربطی به اجزاء تشکیل‌دهنده آن ندارد. از همین رو برای درک خواص مجموع نیز، اگرچه بهره‌گیری از حواس ظاهری شرط لازم برای ادراک کل به شمار می‌رود ولی شرط کافی برای درک یک کل، صفای دل همچون فیثاغورث حکیم، تهذیب نفس، عنایت و توجه پروردگار است و اگر این شروط حاصل نگردد خواص کل ظاهر نگردد.

را با کمک حواس ظاهری انجام می‌دهد ولی در دیدگاه اخوان الصفا، انسان به واسطه ادراک تألیفی حاصل از حواس پنج‌گانه ظاهری و باطنی و با حضور قلب و به مدد عنایت حق و تأثیر افلاک موفق به ادراک کل می‌شود.

از مهم‌ترین تفاوت‌ها در ادراک تألیفی و ادراک گشتالتی می‌توان به منشأ ادراک اشاره کرد، به‌طوری که در نظریه گشتالت، این ذهن و تعادل ذهنی است که در یک قانون گشتالتی و کل‌نگری، به‌طور فطری و غریزی عمل ادراک

جدول ۳: شباهت‌ها و تفاوت‌های ادراک تألیفی و ادراک گشتالتی

ادراک گشتالتی	ادراک تألیفی	شباهت‌ها
مهم‌ترین عمل ذهن شناخت است که مبتنی بر فرایندهای ادراکی مغز و حواس ظاهری است. استفاده از پنج حس ظاهری لازمه ادراک است نقش‌مایه‌های کلی، بر عناصر تشکیل‌دهنده‌شان برتری می‌یابند و خواصی را دارا هستند که ذاتاً در خود آن عناصر موجود نیست. گشتالت یا کل تجربه ادراک‌شده، دارای خاصیتی است که در اجزاء آن وجود ندارد	مهم‌ترین فعل نفس، ادراک است و چگونگی ادراک بسته به چگونگی عملکرد حواس ظاهری و باطنی است. استفاده از پنج حس ظاهری لازمه ادراک است. در ادراک مجموع اشیاء یا مقادیر، صفاتی هست که در مفردات آن‌ها نیست.	
کل‌نگری عملکرد ذاتی ذهن (فطری) است. فرایند خلق هنر و درک اثر هنری محصول تربیت حواس است.	استفاده از حواس باطنی از قبیل متخیله، مفکره و... مکمل ادراک است. از آنجا که تقدیر خداوند بر اشیاء مقرر شده، بنابراین فهم کل اجزاء مستلزم تقدیر خداوند، نتیجه حضور قلب، عنایت خدا و تأثیر افلاک است. تولید صنعت و ادراک زیبایی حاصل از صنعت، حاصل تناسب و تعادل اجزاء و اقتدا به صنعت باری تعالی است. صاحب صنعت و مدرک صنعت هر دو باید حکیم باشند تا اثر مؤثر باشد.	تفاوت‌ها

(نگارنده)

نتیجه‌گیری

صرف‌نظر از تقدم یا تأخر زمانی، به نظر می‌رسد اخوان الصفا و گشتالتی‌ها، هر دو تلاش کرده‌اند تا مناسبات بین کل با اجزاء در هنر و صناعات را به گونه‌ای صورت‌بندی کنند تا بتوانند فرایند ادراک را که یک مسئله معرفتی است، دریابند. بین ادراکات تألیفی مورد نظر اخوان الصفا و ادراک گشتالتی گشتالت‌گرایان، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دیده می‌شود که در مناسبات بین کل با اجزاء نهفته است.

اخوان الصفا برای نسب افضل یا نسب اشرف منشأیی آسمانی قائل‌اند و اینکه اخوان الصفا این نسبت‌ها را صرفاً محدود به الحان و اصوات موسیقایی نکرده و به تمام صناعات تسری داده و درواقع این نسبت‌ها را ضامن زیبایی همه صناعات می‌دانند. اخوان الصفا ادراک کل صناعات را منوط به ادراک نسبت افضل یا تألیفی می‌دانند. از نظر اخوان الصفا، هر شکل، هر صدا و هر ماده دیگری، یک جزء کمال‌یافته است که یک کل یکپارچه را تشکیل می‌دهد. بررسی اجزاء عالم در طبیعت نشان می‌دهد که هر جزء و هر عنصری، در نوع خود کامل و در حد کمال طراحی شده و متناسب با وظیفه‌اش به آن توجه و عنایت از سوی حق تعالی شده است. درواقع این اجزای کمال‌یافته به‌رغم کثرتی که دارند، چنان وحدتی را خلق می‌کنند که یک فضا، یک رنگ، یک صدا و یا یک شکل، دیگر یک کل مجرد نیست بلکه در تعامل با دیگر اجزاء و دیگر کل‌ها یک کل جدیدتری را ایجاد می‌کند؛ بنابراین ادراک از نظر اخوان الصفا بنا به پیوندی که با عالم بالا پیدا می‌کند و بنا به قاعده نسبت افضل، ادراک اجزاء کمال‌یافته و یک کل یکپارچه است. گشتالت‌گرایان نیز همچون اخوان الصفا معتقدند که کل و ادراک کل چیزی بیش از مجموع اجزای آن است. در مجموع، نتایج حاصل از این پژوهش نشان از همسانی دیدگاه تألیفی اخوان الصفا و دیدگاه گشتالتی در مبانی

انسان‌شناسانه، خاستگاه انتقادی، کل‌نگری، رابطه کل با اجزاء و توجه به عوامل انتزاعی و غیرقابل مشاهده و ناهمسانی در مبانی هستی‌شناسی دارد. در بیان شباهت، هر دو ادراک را عمل اصلی نفس و ذهن (صرف‌نظر از تعریف این دو) می‌دانند، هر دو استفاده از حواس را شرط لازم برای ادراک می‌دانند و هر دو معتقدند که در ادراک کل، درکی بیش از مجموع اجزاء نهفته است. تفاوت این دو این است که کل‌گرایی در اخوان‌الصفاء، نتیجه تقدیر خداوند، حضور قلب، عنایت خدا و تأثیر افلاک دانسته می‌شود ولی گشتالت‌گرایان کل‌گرایی را نتیجه عملکرد ذهن و به عبارتی فطری و درنهایت نتیجه تربیت حواس می‌دانند.

پی‌نوشت

1. Sense Experience
2. Laws of Association
3. Associationism
4. René Descartes
5. Physiological Psychology
6. Comparative Psychology
7. Empiricism
8. Empiricism
9. Jeremi Bentham
10. Sigmund Freud
11. Immanuel Kant
12. Information-Processing Psychology
13. John Locke
14. Johann Wolfgang von Goethe
15. Ernst Mach
16. Franz Brentano

۱۷. أنه ما من شيء من الموجودات الرياضية والطبيعية والإلهية إلا وله خاصية ليست لشيء آخر ولمجموعاتها خواص ليست لمفرداتها من الأعداد والأشكال والصور والمكان والزمان والعقائير والطعوم والألوان والروائح والأصوات والكلمات والأفعال والحروف والحركات، فإذا جمعت بينها على النسب التأليفية ظهرت خواصها وأفعالها، والدليل على صحة ما قلنا أفعال الترياقات والمراهم والشرابات وألحان الموسيقى وتأثيراتها في الأجساد والنفوس جميعاً، مما لا يخفى به عن كل ذي لب حكيم فيلسوف (الرسائل، ج ۱: ۱۱۳).

۱۸. اسباب، اوتاد و فواصل، پایه‌های کوتاه و ساده‌ای هستند با دو کارکرد در موسیقی و عروض؛ یا از ترکیب آن‌ها ریتم‌های موسیقی و اوزان عروضی حاصل می‌شوند، یا در حالت خنثی دانگ‌های موسیقی را پدید می‌آورند. تمامی این پایه‌ها در ریتم‌های موسیقی به کار می‌روند. مدار اوزان عروض را بر آهنگ حرکت و سکون نهاده‌اند. از این رهگذر، آهنگ‌ها را بر سه قسم کرده و آن‌ها را ارکان اصلی خوانده‌اند: سبب، وتد، فاصله و در نتیجه اسباب و اوتاد و فواصل را اجزای اولی وزن قرار داده‌اند (محبوبی مقدم و حیدری، ۱۴۰۰: ۶۹).

۱۹. هي صناعة التأليف في معرفة النسب (الرسائل ج: ۱۸۳)

۲۰. «احكم المصنوعات و اتقن المركبات و احسن المولفات، ماكان تركيب بنسبه و تأليف اجزائه على نسبه الافضل» (الرسائل، ج ۱: ۲۲۲)

21. Max Wertheimer
22. Christian Von Ehrenfels
23. Form

منابع و مأخذ

- اولسون، میتو اچ و بی. آر هرگنهان. (۱۳۷۶)، مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری، ترجمه علی اکبر سیف، چ سوم، تهران: نشر دوران.
- بلخاری قهی، حسن. (۱۳۸۸)، هندسه خیال و زیبایی؛ (پژوهشی در آرای اخوان‌الصفاء درباره حکمت، هنر و زیبایی). تهران: موسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری.

- تامسون، جیمز ماتسن. (۱۳۹۲)، *نظریه‌های هنری در قرن بیستم*. ترجمه داود طباطبایی، تهران: افکار.
- حاتمی، محمدرضا. (۱۳۸۲)، *روانشناسی و ارتباط ریشه‌ای با فلسفه*. معرفت. سال دوازدهم (۷۵)، ۱۰۴-۱۰۱.
- حافظ نیا، محمدرضا. (۱۳۸۱)، *مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی*، تهران: سمت.
- حسینی، افضل السادات و حمیده فرح‌بخش. (۱۳۹۵)، *مبانی فلسفی مکتب گشتالت و استنتاج دلالت‌هایی برای آموزش زبان انگلیسی*، هفتمین همایش ملی/انجمن فلسفه تعلیم و تربیت/ایران، دانشگاه شیراز، ۳۰ و ۳۱ اردیبهشت، ۸۰۱-۸۱۳.
- خرازی، کمال و رمضان دولتی. (۱۳۷۵)، *راهنمای روان‌شناسی شناختی و علم شناخت*، تهران: نشر نی.
- شاپوریان، رضا. (۱۳۸۶)، *اصول کلی روانشناسی گشتالت*، تهران: رشد.
- رجبی، احسان. (۱۳۹۶)، *تأملی در پیوند موسیقی و صناعات بشری با تأکید بر مفهوم تناسب تألیفی*. تاریخ علم، دوره پانزدهم (۲)، ۱۷۳-۲۰۶.
- رضازاده، طاهر. (۱۳۸۷)، *کاربرد نظریه گشتالت در هنر و طراحی، آینه خیال*، سال دوم (۹)، ۳۷-۳۱.
- فاخوری، حنا و خلیل جر. (۱۳۹۱)، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی، فرهنگی.
- قمیر، یوحنا (۱۳۶۳). *اخوان الصفا یا روشنفکران شیعه مذهب*، ترجمه و توضیح محمدصادق سجادی، تهران: فلسفه.
- گروه علوم تربیتی، (۱۳۷۴). *مبانی آرای تربیتی اخوان الصفا. حوزه و دانشگاه*. سال اول (۴)، ۱۱.
- محبوبی مقدم، مهران و علی حیدری. (۱۴۰۰). *نگاهی نو به بحرهای عروضی بر پایه دانگ‌های موسیقی*. فنون/دبی، سال سیزدهم (۳)، ۸۰-۶۵.
- مقدم حیدری، غلامحسین. (۱۳۸۵)، *قیاس ناپذیری پارادایم‌های علمی*، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- میزیاک، هنریک و ویرجینیا استاوت سکستون. (۱۳۷۶)، *تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی*، ترجمه احمد رضوانی، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- اخوان الصفا. (۱۹۵۷)، *رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، القسم الرياضی، بیروت: دار بیروت، (للطباعة و النشر) دار صادر*.
- ----- (۲۰۱۷)، *رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا*. مراجعه خیرالدین الزرکلی، مملکه المتحده: موسسه هندای.
- ----- (۱۹۲۸)، *رسائل. المجلد ۱-۴*. قاهره: المطبعة الربیه.
- دوفو، جیوم. (بی تا)، *رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، الهیئته المصریه العامه الکتاب*.

Received: 2023/11/26

Accepted: 2024/03/17

A Comparative Study of Authorial Perception in Ikhwan al-Safa's View with Gestalt Perception in Art based on the Relationship between the Whole and the Parts

Naser Sadati*

Abstract

The history of Islamic philosophy shows that before psychologists, philosophers discussed human functions as a part of philosophical study called "Psychology". Psychology known as Elm al-Nafs was discussed for many centuries and there were few philosophers, who had not discussed the topics of emotion, perception, thinking and mental abilities. In the discussion of perception, especially authorial perception, there is an idea in Ikhwan al-Safa, which is not that different from the modern Gestalt theory. Gestalt theory, which studies the perceptual processes of the brain, states that the main function of the mind is holism, meaning that in the perception of a set or a structure, it is the whole structure that is perceived not its individual components. That is to say, the basis of thinking in Gestalt theory is that the general motifs are superior to the components that make them up and have properties that are not inherent in those elements themselves. The Ikhwan also believed that in the sum of existences such as numbers, shapes, sounds, tones, melodies, etc., there are attributes that are not in their components. The purpose of this article is to analyze and compare the concept of authorial perception Ikhwan al-Safa's view with Gestalt perception theory in art. The purpose of this article, which is written in descriptive-analytical method, is to familiarize us with the formulation of the modern Gestalt theory in Islamic philosophy especially Ikhwan Al-Safa. The main question is how to explain the relationship between the whole and the parts in the Ikhwan al-Safa's view and the theoretical foundations of Gestalt. The findings show that the two identical viewpoints are anthropological foundations, critical origin, holistic view, the relationship of the whole with parts and attention to abstract and invisible factors, and nonidentical viewpoints are the foundations of ontology. In terms of similarity, both consider perception to be the main function of the soul and mind, both consider the use of senses to be the necessary condition for perception, and both believe that in the perception of the whole, there is more understanding than the sum of the parts. The difference between these two, is that in Ikhwan al-Safa's view, holism is considered the result of God's destiny, the presence of the heart, God's care, and the influence of the heavens, but Gestaltists consider holism to be the result of the mind's functioning and, in other words, natural, and ultimately the result of the training of the senses.

Keywords: Ikhwan al-Safa, Authorial perception, Gestalt, Gestalt perception, Art, Whole-part ratios.

* Assistant Professor, Faculty of Art, Semnan University, Iran.

N_sadati@semnan.ac.ir